

پژوهشنامه تمدن ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۷

تأثیر تعدادی از اندرزهای کلیله و دمنه بر برخی از رخدادهای سیاسی و

اجتماعی عصر نخست عباسی (۱۳۲ - ۲۳۲ ه.ق)

عبدالرفیع رحیمی^۱

پوریا اسمعیلی^۲

چکیده

کلیله و دمنه کتابی است که در عصر نخست خلافت عباسیان (۱۳۲ - ۲۳۲ ه.ق) و در زمان پیدایش نهضت ترجمه به وسیله ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه شد. در این کتاب، اندرزهای اخلاقی عصر باستان در قالب تمثیل و از زبان حیوانات بیان شده است. بدین ترتیب، ترجمه این اثر یکی از بارزترین مظاهر تبادل فرهنگی بین ایرانیان و اعراب در عصر طلایی تمدن اسلامی شد. ابن مقفع نیز سعی داشت تا با نقل این حکایات عباسیان را پند دهد و به نوعی آنان را به عبرت‌آموزی تشویق و ترغیب نماید؛ زیرا برخی از داستان‌های این اثر ارزشمند، به تعدادی از حوادث سیاسی و اجتماعی آن روزگار شبیه بود که از این حیث جالب توجه است. مقاله حاضر با استفاده از روش پژوهش تاریخی مبتنی بر توصیف و تحلیل و نیز با استناد به منابع معتبر، ابعاد و زوایای این موضوع را بررسی می‌نماید. یافته‌های اصلی پژوهش نشان می‌دهد که اندرزهای تعلیمی و اخلاقی کلیله و دمنه به نوعی با فضای جامعه عصر عباسی مرتبط بود؛ به طوری که می‌توان نمونه‌هایی از آن را مانند برخورد خلفا با وزرا یا حاکمان با مردم و دیگر عناصر جامعه مشاهده نمود.

واژه‌های کلیدی: خلافت عباسیان، نهضت ترجمه، ابن مقفع، کلیله و دمنه.

^۱. استادیار تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین (نویسنده مسئول) aghabeigom@yahoo.com

^۲. دانشجوی دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷-۲-۱۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۷-۱۲-۱۹

The influence of a number of Panchatantra advices on some of the political and social events of the Abbasids first era (132-232 AH)

Abstract

Panchatantra is a book that was written in the first era of the Abbasid caliphate (132- 223 AH) and at the time of the emergence of the translation movement, IbnMoghafa was translated from Pahlavi to Arabic. In this book, the moral adventures of the ancient age are expressed in the form of allegory and animal language. Thus, the translation of this work was one of the most striking manifestations of cultural exchange between Iranians and Arabs in the golden age of Islamic civilization. IbnMoghafa also tried with quote these stories advise Abbasid and encourage them to learn because some of the stories of this valuable work are like a number of social and political events of that era, it is interesting in this regard. The present paper uses a historical research methodology based on description and analysis it also examines the dimensions and angles of this issue by referring to valid sources. The main findings of the research show, the educational and ethical advice of Panchatantra was somehow related to the position of the Abbasid era community. So that can be examples of it like the Caliph Collision with the ministers or rulers with people and other elements of society.

Key words: Abbasids caliphate, translation movement, IbnMoghafa, Panchatantra.

۱- مقدمه

اندرزنامه نویسی سنتی بود که پیش از ظهور اسلام در ایران رواج داشت و در دوران اسلامی نیز ادامه پیدا کرد، بالاخص در عصر نهضت ترجمه بسیاری از این تألیفات به عربی ترجمه گردید زیرا در حوزه سیاست و تأملات سیاسی در ایران و اسلام با هدف توصیه رفتار درست در زندگی سیاسی و تأثیر گذاشتن بر رفتار سیاسی صاحبان قدرت بسیار مناسب بود. در این گونه آثار هم شیوه‌های حفظ اقتدار و مشروعیت قدرت بیان می شد و هم آنچه به تضعیف یا از بین رفتن قدرت منجر می شود تحت عنوان آفات قدرت سیاسی به حاکم یادآوری می گردید تا قدرت او هرچه بیشتر نزد مردم توجیه پذیر شود، آنها تفاسیر و توجیهات خود را مبتنی بر اصولی چون توأمان بودن دین و سیاست، عدالت، اخلاق و دین، تجربیات پیشینیان و پند و حکمت قرار می دادند. روشی که نویسندگان در توصیه و پندهای خود به سلاطین و حکام و درباریان اتخاذ می کردند، روشی تجربه گرایانه مبتنی بر واقعیات عینی و موجود یا برگرفته از تجارب موفق پیشینیان است. در اندرزنامه‌ها کمتر از برهان و بیشتر از خطابه یا اقناع استفاده می شود. حکایات تاریخی و حتی حکایت از زبان حیوانات یکی از روش های مؤثر و مورد علاقه اندرزنامه نویسان بوده است. در این باب می توان به اثر گران بهای "کلیله و دمنه" اشاره کرد که حاوی نکات سیاسی بسیاری است. از طرفی برخی از حکایات آن با تعدادی از رخداد های عصر نخست عباسی شباهت دارد که در این رابطه می توان به تأثیر گذاری این کتاب ارزشمند به روشنی پی برد. با ذکر این مقدمه اینک به اصل موضوع پرداخته می شود.

۱-۱- بیان مسئله

این پژوهش شباهت ها و تأثیر برخی از حکایات کلیله و دمنه را با تعدادی از حوادث و رویدادهای سیاسی و اجتماعی عصر نخست عباسیان (۱۳۲- ۲۳۲ ه.ق) بررسی می نماید. علت انتخاب این موضوع این است که در این کتاب، حکایت های زیبا و پندآموزی در قالب تمثیل و از زبان حیوانات بیان شده است؛ به طوری که می توان نمونه هایی از آن را در فضای اجتماعی و سیاسی عصر عباسی مشاهده نمود.

با پیدایش نهضت شعوبیه و سپس شکل‌گیری نهضت ترجمه در عصر نخست خلافت عباسیان (۱۳۲-۲۳۲ ه.ق)، جهان اسلام تحت تأثیر این جریات فکری و اجتماعی قرار گرفت و در نهایت با ظهور مترجمانی نامی، آثار زیادی از زبان‌های مختلف به‌ویژه زبان پهلوی به عربی ترجمه گردید. کلیده و دمنه نیز در زمره این آثار قرار دارد که به‌وسیله ابن مقفع به عربی ترجمه شد. هدف این مترجم نامور آن بود که در کنار حفظ این کتاب گرانها و صیانت از فرهنگ و تمدن عصر باستان، آموزه‌های اخلاقی آن را نیز در قالب تمثیل به زمامداران عرب عرضه بدارد و بر اخلاق و روحیات آنها تأثیر بگذارد تا از این طریق، آنان را وادار سازد تا با مردمان خویش به عدالت و مساوات رفتار نمایند و از داستان‌های آن عبرت بگیرند؛ با این حال، برخی از وقایع دوره عباسی مشابه حکایاتی است که در این کتاب وجود دارد که از این حیث جالب توجه است؛ بنابراین سؤال اصلی این مقاله آن است که برخی از رخدادهای سیاسی و اجتماعی عصر نخست عباسی تا چه حد به اندرزهای کلیده و دمنه شباهت داشت؟ فرضیه حاصله چنین است که تعدادی از حوادث دوران عباسیان چون برخورد خلفا با وزرا و سرکوب شورش‌ها شباهت بسیاری با تعدادی از حکایات کلیده و دمنه داشت.

۱-۲- پیشینه تحقیق

پیرامون پیشینه این موضوع تاکنون تحقیقاتی به شرح ذیل انجام گرفته‌است:

مقاله «پژوهش نو درباره کلیده و دمنه» از عسکر بهرامی در سال ۱۳۸۲. مقاله «بررسی اهداف ابن مقفع از ترجمه متون پهلوی به زبان عربی» از دکتر جمشید باقرزاده و محمدرضا بیگی در سال ۱۳۹۲. کتاب «بررسی دیدگاه و انگیزه‌های ابن مقفع از ترجمه متون پهلوی به زبان عربی» تألیف دکتر علیرضا حسینی، پوریا اسماعیلی و دیگران در سال ۱۳۹۲. کتاب «تاریخ الادب العربی» اثر شوقی ضیف در سال ۱۹۶۰. «عبدالله بن مقفع» تألیف محمد غفرانی خراسانی در سال ۱۹۶۵. کتاب «تاریخ ادبیات عربی» تألیف عبدالمحمد آیتی در سال ۱۳۷۲. کتاب «تاریخات ثقافیه بین العرب و

الفرس» تألیف محمدامین الحوفی در سال ۱۹۶۸. کتاب «الجامع فی التاریخ الادب العربی» تألیف حنا الفاخوری در سال ۱۹۶۰ و کتاب «تاریخ الادب العربی» تألیف بروکلیمان بی‌تا. بدین ترتیب، آثار فوق بیشتر جنبه ادبی این موضوع را بررسی نموده‌اند و به شباهت میان حکایات و اندرزهای کلیله و دمنه با وقایع عصر عباسی نپرداخته‌اند. بنابراین جنبه نوآوری مقاله این است که در نگارش آن سعی شده تا تحقیقی جامع و با رویکردی علمی ارائه شود تا بدین طریق نحوه تأثیرگذاری تعدادی از حکایات این کتاب بر برخی از حوادث و رویدادهای دوره نخست خلافت عباسی مشخص شود که از این نظر با توجه به تازه بودن می‌تواند تحقیقی نوین در حوزه کلیله و دمنه پژوهی باشد.

۱- ۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

تاکنون نویسنده‌ای راجع به تأثیرگذاری برخی از حکایات و اندرزهای کلیله و دمنه بر تعدادی از رخداد‌های عصر نخست عباسیان که به نوعی دوران اقتدار این خلافت بشمار می‌رفت تألیفی انجام نداده است، لازم به ذکر است که اگر با زاویه دیدی دیگر به ترجمه کلیله و دمنه نصرالله منشی نگاه شود می‌توان به این درک مهم رسید که شاید برخی از حکایات توسط وی با الهام پذیری از حوادث قرون نخستین هجری قمری به این اثر افزوده شده زیرا با توجه به فضای بسته سیاسی و فکری عصر استبداد که هر گونه انتقادی سرکوب می‌شد معمولاً نویسندگان و مترجمان با افزودن واقعه و یا پندی ادبی از زبان حیوانات و یا شخصی خیالی به کتابی، درصدد بودند به هر نحوی که شده مقصود خویش را بیان نمایند تا بر جنبه عبرت آموزی بیافزایند. با این حال بررسی محتوا و تأثیرگذاری این اثر صرف نظر از مسئله فوق، بر آن وقایع می‌تواند سودمند باشد و تا حدودی ابهامات را رفع و از طرفی هم بخشی از فرهنگ و تمدن قرون اولیه اسلامی را بدین صورت نشان دهد.

۲- بحث

۲-۱- نگاهی گذرا به وضعیت سیاسی و اجتماعی عصر نخست عباسیان (۲۳۲-۵۱۳۲ ق.)

در این قسمت، فضای سیاسی و اجتماعی دوره نخست خلافت عباسی برای پرداختن به موضوع پژوهش و آشنایی با محیط آن دوران به اجمال بررسی می شود.

خلافت عباسی نزدیک به ۵۲۴ سال از سال ۶۵۶-۱۳۲ ه.ق/۱۲۵۸-۷۵۰ م ادامه داشت که با خلافت ابوالعباس سفاح آغاز و با مرگ عبدالله مستعصم پایان یافت و به وسیله مغولان ساقط گردید. پژوهشگران، عصر نخست این خلافت را دوران نیرومندی و شکوفایی تمدن اسلامی نامیدند که از سال ۱۳۲ تا ۲۳۲ ه.ق به طول انجامید. خلفای آن دوره به تمرکز و اداره دقیق دولت پرداختند. مؤسس دولت عباسی ابوالعباس سفاح (۱۳۶-۱۳۲ ه.ق) بود. وی فرمانروایی امویان را طی مراحل و با کمک ناراضیان خلافت ساقط کرد و شهر انبار در عراق را مرکز خلافت خویش قرار داد. پس از او برادرش ابوجعفر منصور (۱۵۸-۱۳۶ ه.ق) به خلافت رسید و شهر بغداد را در سال ۱۴۹ ه.ق بنا نمود و آن را مرکز خلافت قرار داد و در عمران و آبادانی آن کوشید؛ به طوری که یاقوت حموی می نویسد: «منصور آنجا را با خوش بینی به بهشت جاودان و یا شاید به آن سبب که دره دجله را وادی اسلام نامیدند تا مدینه اسلام خواند که بر اسناد سکه ها و اوزان نیز ذکر شده بود» (حموی، ۱۳۲۳ ه، ج ۴: ۶۰۴). وی راه ها را تا حدود بسیاری امن و منزلگاه ها و رباط های متعددی احداث کرد (یعقوبی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۳۷۹). این شهر در دوران خلافت هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰ ه.ق) به اوج رسید؛ زیرا زوجه اش زبیده و وزیرش جعفر برمکی، قهرمانان بسیاری از قصه های خیال انگیز هزار و یک شب شدند. دربار هارون میعادگاه شاعران، مطربان، قصه گوین، آوازه خوان ها، مترجمان، منجمان و اطبا شد؛ چنانچه پسرانش مأمون و معتصم، بیت الحکمه و مجالس علمی و وجود مترجمان و علما را نیز همانند یک زیور تازه به

جلال و شکوه دربار پدر افزودند و بدین گونه هارون و فرزندانش بغداد را کانون درخشان تمدن و فرهنگ شرق نمودند (زرّین کوب، ۱۳۸۴: ۱۵).

از طرفی در روزگار عباسیان مخصوصاً منصور عباسی، شورش‌های بسیاری به وقوع پیوست؛ از جمله خروج استادسیس در سیستان و شرق ایران که به وسیله خازم بن خزیمه سرکوب شد (یعقوبی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۳۸۰)، تحرک خوارج در اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی به ویژه در سیستان و خراسان (ناشناس، ۱۳۱۴: ۱۴۶)، جنبش راوندیان که برای خونخواهی از قتل ابومسلم خراسانی پدید آمد و به فرمان منصور جمع کثیری از آنان زندانی و عده‌ای نیز هلاک شدند (دینوری، ۱۳۸۴: ۴۲۴؛ طبری، ۱۳۶۲، ج ۴: ۳۹۵) و قیام نفس زکیه و برادرش ابراهیم که نخستین قیام علویان در روزگار عباسیان بود و به شکست انجامید (همان: ۴۲۲). در دوران ابوعبدالله مهدی نیز، شورش مقنّع که ادعای پیامبری داشت (نرشخی: ۱۳۶۳: ۹۰) و در دوره هادی، قیام شهید فخ (یعقوبی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۴۰۴) و در خلافت هارون الرشید، قیام یحیی بن عبدالله (طبری، ۱۳۶۲، ج ۴: ۶۲۸)، شهادت امام موسی کاظم (ع)، شورش حمزه آذرک در سیستان و سقوط خاندان برامکه (همان: ۶۵۷) به وقوع پیوست. در روزگار مأمون، وی پس از قتل برادرش امین، امام رضا (ع) را به شهادت رسانید و سپس، خاندان طاهریان در خراسان استقرار یافتند. از این زمان تا واسط خلافت المعتصم بالله، نهاد خلافت با شورش بابک خرم‌دین درگیر شد که در نهایت در این دوران، این جنبش که سال‌ها خلفا را به خود مشغول کرده بود با قتل بابک، سردمدار آن که مروج استقلال‌خواهی و تأثیرپذیر از مزدکیان عصر ساسانی بود، خاتمه یافت (یعقوبی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۴۷۱؛ بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۳۰)؛ بدین ترتیب، حکومت عباسی نزدیک به یک قرن با مخالفان خویش جنگید و چون در این زمان در اوج قدرت به سر می برد، توانست آشوب و هرج و مرج را فرو نشاند؛ از سویی با سقوط امویان، اقتدار اعراب از میان رفت و دولت عباسی که با پشتوانه ایرانیان به قدرت رسیده بود، اعتماد چندانی به عناصر عربی نداشت و به آنها اجازه قدرت‌یابی و تسلط بر امور کشور را نمی داد و مشاغل مهم را به ایرانیان می سپرد (آیتی، ۱۳۷۲: ۷۲)؛ بدین صورت، ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی جایگاه ویژه‌ای یافتند (ضیف، ۱۹۶۰: ۲۴)؛ به نحوی

که سرداران بزرگ سپاه، وزیران، حجاب، والیان و دبیران همه از میان ایرانیان انتخاب می‌شدند. ایرانیان قصرهای خلفا را در بغداد به سبک کاخ‌های ساسانی در مدائن درآوردند (آیتی، ۱۳۷۲: ۷۲). لازم به ذکر است که نفوذ و سیطره ایرانیان چنان بود که مراکز خلافت را تغییر می‌دادند؛ به گونه‌ای که مرکز خلافت را از دمشق به کوفه و سپس به بغداد که به خراسان نزدیک بود، منتقل کردند؛ بنابراین بسیاری از محققان، عصر عباسی را دوره اختلاط عرب با غیرعرب نامیده‌اند. علت این امر آن بود که ایرانیان و دیگر نژادها در دربار عباسیان حضور چشمگیری داشتند (الفاخوری، ۱۹۶۰: ۵۱۹) تا جایی که در دوران عباسی، رخنه ایرانیان در دستگاه حکومت به جایی رسیده بود که جاحظ را واداشت در وصف آن چنین بگوید: «دولت عباسیان دولت غیرعرب و خراسانی بود و دولت مروانیان عربی و بیابانی» (جاحظ، ۱۹۸۶: ۵۱۹). این نفوذ باعث شد تا علم نحو، حدیث، فقه و کلام را هم عجمان تفسیر نمایند (حقیقت، ۱۳۸۶: ۲۴۱).

پس خلفای عباسی به نوعی وارث حکومت ساسانی شدند که تأثیرات آنها در بسیاری از شئون فرهنگی، سیاسی و اجتماعی عباسیان هویداست (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۴۱۷). جاحظ تأثیر-پذیری عباسیان از ساسانیان را چنین بیان نموده‌است: «باید سخن را از شاهان ایران آغاز کنیم که پیشگام این کار بودند و ما قوانین حکومت و کشورداری را از آنها گرفتیم و همچنین، چگونگی اداره امور و انتظام طبقات خواص و عوام و واداشتن هر طبقه به کار خود را از آنها آموختیم» (جاحظ، ۱۹۱۴: ۲۰۶)؛ با این حال، نابرابری و تبعیضی که در این عصر وجود داشت، سبب گردید تا نهضت شعوبیه (اواسط قرن دوم ه.ق) شکل بگیرد که ایرانیان تصمیم گرفتند از طریق نهضت فرهنگی، تمدن و فرهنگ ایران زمین را حفظ نمایند و آن را نیز به فاتحان مسلمان تحمیل کنند تا بدین شکل، هویت ایرانی را در کنار اسلام قرار داده و به دستگاه خلافت وارد شوند و طرز حکومت را به فرمانروایان مسلمان بیاموزند؛ بنابراین، طبقات ممتاز جامعه یعنی دبیران و وزرا و حتی شاعران، نویسندگان و مترجمان بدین امر همت گماشتند (شاه‌حسینی، ۱۳۷۲: ۱۲۱)؛ از این رو، با ظهور نهضت ترجمه مترجمانی همچون ابن مقفع سعی کردند تا در کنار سایر متونی که از

زبان‌های دیگر نقل می‌شد، با ترجمه متون پهلوی به زبان عربی، هم مدیّت ایرانیان را به عرب‌ها یادآوری کنند و هم با معرفی نظام دیوانسالاری ساسانیان آنان را برای اداره قلمروهای خلافت اسلامی یاری رسانند و از سویی نیز، این آثار کهن را در جهان اسلام حفظ نمایند (حسینی و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۵۶). به هر طریق آنان با پیوند علوم مختلف عصر باستان، فرهنگ و تمدن اسلامی را شکوفا ساختند. ابن خلدون در این باره می‌گوید: «... و مصداق گفتار پیامبر (ص) آشکار شد، آنجا که گفت: اگر علم با کفاف آسمان باز بسته باشد، قومی از اهل فارس بر آن دست خواهند یافت...» (ابن خلدون، ۱۳۵۹، ج ۱: ۴۴۹).

تأثیرپذیری خلفا از ترجمه آثار پهلوی به عربی و نیز، وضع اصطلاحات علمی در زبان عربی به وسیله عبدالله ابن مقفع، دانشمند ایرانی باعث شد تا در دوران خلافت هارون (۱۷۰-۱۹۳ه) و پسرش مأمون (۲۱۸-۱۹۸ه)، بیت‌الحکمه که مرکز تجمع دانشمندان و اهل فضل و ادب بود، برای ترجمه متون گوناگون از زبان‌های مختلف ایجاد شود (حسینی، ۱۳۹۴: ۳۳)؛ بدین ترتیب، دوران عباسی به عصر طلایی ترجمه شهرت یافت؛ به طوری که علاوه بر ترجمه متون پهلوی کتاب‌های زیادی از یونانی، هندی و سریانی به عربی برگردانده شد که همین امر، اعتلای علمی و فرهنگی جهان اسلام را به ارمغان آورد (صفا، ۱۳۵۶: ۴۸).

۲-۲- ابن مقفع

ابو عمر عبدالله بن مقفع، ایرانی تبار و نام اصلی‌اش روزبه است. او زرتشتی بود و در شهر گور (فیروزآباد کنونی) ولادت یافت. پدرش دادگشتسب از طرف حجاج بن یوسف ثقفی حاکم عراقین، عامل خراج فارس گردید و چون در امور مالی دقت نکرد، حجاج دستور داد به قدری او را زدند که دستش شکست و ناقص شد؛ به همین سبب در میان عرب به مقفع، یعنی دست‌شکسته معروف گشت (بیات، ۱۳۷۷: ۱۰۴).

همان‌طور که گفته شد، ابن مقفع در جوانی پیرو آئین زرتشت بود و چندی در بصره نزد یزید بن عمر که در سال ۱۲۸ه.ق به حکومت عراق عرب منصوب شده بود، می‌زیست؛ سپس کاتب پسر او که داوود نام داشت، گردید. در سال ۱۳۲ه.ق که آغاز خلافت بنی عباس است،

حاکم مذکور به وسیله عباسیان به قتل رسید و عبدالله بن مقفع به خدمت عیسی بن علی، عموی منصور خلیفه دوم عباسی و برادرش سلیمان که حاکم بود، وارد گردید و به دین مقدس اسلام مشرف شد. از آن زمان به بعد به عبدالله بن مقفع مبارک معروف گشت و چندی نزد سلیمان و عیسی ماند و به تعلیم فرزندان اسماعیل بن علی پرداخت و در همان زمان، علم قضات و عربی را هم به خوبی آموخت و به دبیری و کتابت دولت عباسیان اشتغال یافت (بستانی، بی تا، ج ۴: ۵). در سال ۱۲۹ ه. ق عبدالله بن علی، عموی دیگر منصور خلیفه عباسی که برادر عیسی و اسماعیل بود، بر منصور خروج نمود و چون از سپاهیان خلیفه شکست خورد، به بصره گریخت و برادرانش نزد خلیفه وی را شفاعت کردند. منصور نیز شفاعت آنان را پذیرفت و مقرر کرد که در آن باب امان نامه‌ای نوشته شود.

برادران عبدالله این وظیفه را به ابن مقفع محول کردند؛ چون وی در تأکید امان نامه مبالغه کرد، کینه‌ای در دل خلیفه پدید آورد؛ به همین سبب هنگامی که سفیان بن معاویه بن یزید به جای سلیمان حاکم بصره شد، به فرمان خلیفه وی را به جرم زندیق بودن در سال ۱۴۱ ق. م کشت و دست و پایش را برید و سوزاند (بروکلیمان، بی تا، ج ۳: ۹۲). ابن مقفع از مترجمان درجه اول زبان عربی بود؛ به طوری که چندین کتاب را از زبان پهلوی به عربی ترجمه نمود و بدین طریق، فرهنگ و هنر ایرانی را حفظ کرد و باعث شد تا خلفای عباسی از رویدادهای دوران ساسانی به ویژه نظام دیوان سالاری آن بهره‌مند شوند. ابن‌الدیم در الفهرست، ترجمه کلیده و دمنه را به وی نسبت می‌دهد (ابن‌الدیم، ۱۳۶۶: ۱۱۸).

۲-۲-۱- معرفی اجمالی اثر

برخی آثاری که در زمینه سیاست و تأملات سیاسی در متن اسلام و ایران پدیدار گشت، با این هدف به رشته تحریر درآمد که چگونگی رفتار مناسب را در زندگی سیاسی به صاحبان قدرت یا تمام کسانی که در تولید و اعمال قدرت نقشی داشتند، خاطرنشان سازد. در این گونه

آثار، گاه برای رسیدن به هدف مذکور به تجارب تاریخی استناد می‌شود و به‌طور تلویحی یا به صراحت، استنباط‌هایی برای بهره‌گیری عرضه می‌گردد یا اینکه مقصود مؤلف به‌طور مستقیم و بدون توجه به نمونه‌های تاریخی مشخصی بیان می‌شود. این گونه آثار، آنجا هم که به توضیح روابط قدرت محدود می‌شوند، با توصیه پنهان در چگونگی رفتار سیاسی بیگانه نیستند و وجه ممیز آنها با آثاری که بیشتر از سر شناخت و تفحص به این مهم می‌پردازند، در همین نکته است. در باب نامگذاری این آثار اجماع نظری وجود ندارد. گاه از آنان به اندرزهای سیاسی تعبیر می‌شود و گاه با نام سیاست‌نامه توصیف می‌گردند و زمانی نیز مستشرقان ترجیح می‌دهند برای رساندن مقصود خود از عنوان آینه شهریاری سود جویند؛ اما به نظر می‌آید که با کمی تسامح، اندرزنامه‌نویسی برای نامیدن این گروه از آثار مناسب‌تر باشد؛ زیرا هم وافی به مقصود است و هم از شمولیت و کلیت برخوردار است (قادری، ۱۳۸۲: ۱۱۶).

در اندرزنامه‌ها برای ایفای مقصود، کمتر از برهان و بیشتر از خطاب یا اقناع ناشی از مشاهدات تاریخی استفاده می‌شود و یکی از علل نامیدن آنها به اندرزنامه هم، همین است؛ از دیگر سو، حکایات تاریخی از زبان حیوانات یکی از روش‌های مؤثر و مورد علاقه اندرزنامه‌نویسان است. در باب حکایات از زبان حیوانات می‌توان به اثر گرانبهای کلیل و دمنه اشاره نمود که نام اصلی آن داستان‌های بیدپای است. این کتاب از اصل هندی در روزگار ساسانیان به فارسی میانه ترجمه گردید که مبتنی بر چند اثر هندی است که مهم‌ترین آنها پنجه‌تتره (سانسکریت به معنای ۵ فصل است). نام پهلوی اثر کلیلگ و دمنگ بود که در عصر ساسانی و در دوران سلطنت خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م) به وسیله برزویه طبیب از سانسکریت به پهلوی ترجمه شد (کریستن سن، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

حکایت‌های کلیل و دمنه پندآموز بوده و نام آن از دو شغال با نام‌های کلیل و دمنه گرفته شده است که بخش بزرگی از کتاب به داستان آنها اختصاص دارد. در دوران خلافت عباسیان، ابن مقفع این کتاب ارزشمند را به عربی ترجمه کرد که از هر حیث بسیار مقبول و مظهر فصاحت زبان عربی است. ابن‌الدیم در الفهرست، کلیل و دمنه را در شمار کتاب‌های هند در افسانه و

اسمار و احادیث آورده‌است و درباره آن می‌گوید: «کتاب کلیده و دمنه ۱۷ باب است و گویند ۱۸ باب بوده که عبدالله ابن مقفع و دیگران آن را ترجمه کرده‌اند و این کتاب به شعر هم درآورده شده. این کار را ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن غفیر رقاشی کرده‌است. علی بن داوود آن را به شعر درآورده و بشر بن معمره ترجمه‌ای از آن دارد که پاره‌ای از آن در دست مردم است و من در نسخه دیدم که دو باب اضافه داشت و شاعران ایرانی کتاب را به شعر درآورده‌اند که از فارسی و عربی ترجمه شده‌اند و از این اثر مجموعه و منتخبانی است که ساخته گروهی مانند ابن مقفع و سهل بن هارون و سلم و رئیس بیت‌الحکمه و ... می‌باشد» (ابن‌الندیم، ۱۳۶۶: ۱۳۰)؛ از سوی دیگر، محمد غفرانی خراسانی نیز می‌نویسد: «پس از ترجمه کلیده و دمنه به وسیله ابن مقفع، تحولی اصولی در فن قصه‌نویسی به زبان حیوانات در ادبیات عرب رخ داد. این روش برای ارائه هنرمندان، راهنمایی‌های اخلاقی و اجتماعی و گستردن اندیشه‌های سیاسی و تبیین برخی از آرای فلسفی مورد توجه همگان قرار گرفت» (غفرانی خراسانی، ۱۹۶۵: ۲۱)؛ بدین ترتیب، کلیده و دمنه که داستان‌های مفصل و پیاپی و به هم پیوسته از زبان جانوران است، همراه با حکمت، ضرب‌المثل و پندهای بسیار باز می‌گوید. احمد محمد الحوفی در مورد انگیزه ابن مقفع در ترجمه این اثر از زبان پهلوی چنین می‌نویسد: «وی به ادبیات تمثیلی پناه برد و در آن میان کلیده و دمنه را ترجمه نمود تا سستی‌های منصور عباسی را از بین ببرد و انتظار داشت که خلیفه کتاب را بخواند و بدین وسیله از راه منحرف خویش بازگردد و مردم با خواندن این کتاب بر خلیفه خشم آوردند؛ هر چند ظاهر کتاب شوخی و سرگرمی است» (الحوفی، ۱۹۶۸: ۱۸۴)؛ بنابراین، ابن مقفع در تلاش بود تا از این طریق افکار خلیفه را تغییر دهد و او را وادار نماید تا طریقه حکومت خویش را عوض کند و بتواند با مردمان خود به نیکی رفتار نماید و وحدت سرزمین‌های اسلامی را حفظ نموده و در اصلاح حال رعایا بکوشد. احمد امین معتقد است: «با ترجمه کلیده و دمنه و امثال آن، فرهنگ‌های گوناگون از جمله فرهنگ ایرانی به عربی رسوخ کرد؛ به طوری که بیش از فلسفه از

آن لذت بردند و علت این امر، آن بود که پندها به فرهنگ مردم متوسط نزدیک تر و به ضرب- المثل های رایج در بین آنها مشابه تر بود» (امین، بی تا: ۱۸۹).

موضوعات اصلی این دو بخش شامل خردورزی، عشق به دانش، اعتقادات دینی، پابندی به صفات نیک اخلاقی، مبارزه با رذایل اخلاقی و پندهای حکیمانه است. عموم این مضامین به سبب حقیقت یبنی و درک درست از جهان هستی، همسو و هماهنگ با فرهنگ اسلامی است و با آنکه سرچشمه آنها در فرهنگ ایرانیان نهفته است؛ اما در انتخاب آنها گزینشی هدفدار برای تطبیق با عقاید اسلامی حاکم بر روزگار ابن مقفع صورت گرفته است.

۲-۲-۲- حکایات

در کلیله و دمنه پیرامون همدلی و اتحاد مردم که از ارکان مهم هر کشوری است، داستان کبوتر طوقی بیان شده که بدین شرح است: «... آورده اند که در ناحیت کشمیر، متصدی^(۱) خوش و مرغزاری منزّه بود که از عکس ریاحین او پر زاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی.

ولیک از او بر جاننش داغی	درفشان لاله در پی چون چراغی
چو بر شاخ زمرد جام باده	شقایق بر یکی پای ایستاده

و در وی شکار بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر ... روزی صیادی آنجا پیش آمد و جال^(۲) باز کشید و جبه بینداخت و در کمین نشست. ساعتی بود، قومی کبوتران برسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را مطوّقه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی ... چندانکه دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت ... کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید. مطوّقه گفت: جای مجادله نیست. چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهمتر از تخلص خود شناسد. و حالی صواب آن باشد که جمله بطریق تعاون قوّتی کنید تا دام را از جای برگیرم که رهایش ما آسانست. کبوتران فرمان وی بکردند و

دام برکنندند و صیاد پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند؛ اما در آخر کبوتران نجات یافتند...» (منشی، ۱۳۸۹: ۳۵۵).

آنچه از این داستان پندآموز باید آموخت، یکدلی و هماهنگی در کارهاست که جوامع را از گزند حوادث حفظ می‌کند و دوست را از دشمن باز می‌شناسد و به رشد و تعالی می‌رساند. انسجام و پیشگامی برای بنای تمدنی عظیم لازم است. رهبری عاقل و توانا چون کبوتر طوقی نیز می‌تواند با تدبیر خویش اتحاد را به ارمغان بیاورد؛ چیزی که در دوران خلافت عباسی مشاهده نمی‌شود. سوء مدیریت، منفعت‌طلبی و استبداد رأی خلفای عباسی باعث وقوع شورش‌هایی مانند تحریکات علویان، سنباد، استادسیس، خرم‌دینان و غیره در عصر نخست این حکومت شد که بیانگر عدم وحدت و ثبات در جامعه اسلامی بود؛ به خصوص قیام بابک خرم‌دین که وی حتی در اواخر نهضت خویش از حاکمان مسیحی آسیای صغیر برای مقابله با عباسیان مساعدت طلبید. همین امر آشفتگی و پریشانی حکومت و نارضایتی مردم از ظلم و تبعیض را نشان می‌دهد.

درباره حيله و تظاهر به دینداری نیز در کلیله و دمنه داستان گربه پارسا بیان شده‌است که ماجرای آن در مورد اختلاف میان کبک و خرگوشی بر سر تصاحب لانه کبک است. آنها برای حکمیت به گربه‌ای که علی‌الظاهر مشغول عبادت بوده و مورد ستایش همگان است، رجوع می‌کنند؛ اما سرانجام از بداقبالی به وسیله گربه شکار می‌شوند. نکته اخلاقی این حکایت چنین است که برخی از اشخاص با وجود خوشنام‌بودن، در واقع منفعت‌طلب هستند و اگر فرصتی کسب کنند، با نیرنگ به مردم خیانت کرده و زندگی آنها را تباه می‌کنند و هرگز نمی‌توانند قاضی عادل باشند که حاکمان عباسی، نمونه و شبیه این افراد ذکر شده در کتاب هستند. آنان با اینکه فرمانروای جامعه اسلامی بودند؛ اما عدالت و انصاف نداشتند و با چهره‌ای مقدس‌گونه، اما مستبدانه و ریاکارانه حکومت می‌کردند. این قصه برای آگاهی مردمان ذکر شده‌است که باید با هوشیاری در جامعه خویش زندگی کنند و هرگز به انسان‌های بدسیرت که ادعای داوری و حکمیت دارند، اعتماد نکنند؛ در غیر این صورت به ورطه سقوط خواهند افتاد. در عصر عباسی

قاضیان و کارگزاران حکومت با توجه به نظر خلیفه احکام خود را صادر می کردند؛ حتی در مواقع حساس نظیر محاکمه افشین، سردار معتصم عباسی که با وجود خدمات بسیار با آنکه تا حدودی اندیشه استقلال طلبی داشت؛ اما به طرز ناعادلانه ای محکوم شد و در نهایت به طرز فجیعی به قتل رسید (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۳۴۴)؛ از طرفی در حکایتی دیگر با تأکید دوباره بر این امر، با نقل داستان دو کبوتر که کبوتر نر به جفت ماده خویش بدون آگاهی و از روی عصبانیت تهمت می زند و او را تنبیه می کند، مانند محاکمه جعفر برمکی به جرم داشتن رابطه با عباسه، خواهر هارون الرشید است که خلیفه با تهمت و افترا قصد داشت از قدرت وی بکاهد؛ پس او را بدین بهانه متهم کرد. او مردم و فرمانروایان را به انصاف در حق یکدیگر سفارش کرده است که هرگز نباید بدون شواهد و قرائن کافی و تنها با بغض و کینه و عداوت در مورد دیگران قضاوت کنند که این گناهی بزرگ به شمار می رود؛ بنابراین، او بر قضاوت عادلانه تأکید دارد که هم مردم و هم حاکمان باید آن را رعایت کنند.

به هر ترتیب، واقع بینی از مشخصه کلیده و دمنه است. این مسئله و ارائه راهکارهای عملی درباره مسائل ضروری زندگی باعث شده است که علاوه بر پادشاهان و سیاستمداران، سایر افراد نیز به فراخور حال خود، با بهره مندی از آموزه های این گنجینه و به کارگیری آنها در زندگی با این اثر ارتباط برقرار کنند؛ به عنوان مثال، در باب «شیر و شغال»، نمونه های زیادی از این واقع بینی از زبان شغال و شیر بیان می شود که توصیفی از اوضاع دربار و درباریان و نحوه دسیسه چینی آنها در قالب داستان نقل گردیده است که به نوعی با دربار عباسیان هم تطابق دارد. شغال نماد افرادی است که از زندگی و متاع دنیوی به حداقل بسنده کرده، راه زهد و تقوا را پیش گرفته اند و از کارهای دولتی کناره گیری می کنند. با عنایت به درستکاری و حسن شهرتی که شغال دارد، شیر او را به پذیرش شغل وزارت و ادار می نماید؛ هر چند شغال از پذیرش امتناع می کند؛ اما شیر اصرار دارد که او این شغل را بپذیرد. شغال در جواب شیر می گوید: «چون کاری به جبر به گردن کسی کرده شود، او را ضبط آن میسر نگردد و از عهده لوازم مناصحت^(۳) به واجبی نتوان آمد» (همان: ۲۹۱). این حکایت می تواند با قضیه ولایتعهدی اجباری امام رضا (ع) به وسیله مأمون، خلیفه

عباسی (۱۹۸-۲۱۸ ه.ق) قابل مقایسه باشد که خلیفه، آن امام همام را صرفاً در راستای منافع خویش به دربار فراخواند و به وی این پیشنهاد را داد که با مخالفت حضرت مواجه شد و آخرالامر، شکست در این توطئه به شهادت امام هشتم شیعیان انجامید.

نمونه دیگری از توصیف ویژگی‌های درباریان در باب «شیر و گاو» چنین است: «... در خدمت او (شیر) طایفه‌ای نابکارند. همه در بدکرداری استاد و امام در خیانت و درازدستی چیره و دلیر ...» (همان: ۷۹). شغال با دیدی واقع‌بینانه، عاقبت افراد امین و متدین را در جدال قدرت میان درباریان چنین بیان می‌کند: «و هر که بنلاد^(۴) خدمت سلطان به نصیحت و امانت و عفت و دیانت مؤکد گرداند و اطراف آن را از ریا و خیانت مصون و منزّه دارد، کار او را استقامتی صورت نهند و مدت عمل او را دوامی و ثبات ممکن نگرند» (همان: ۲۹۲). در آن روزگار، وزرای عباسیان نیز همچون خاندان برامکه و افرادی نظیر ابومسلم خراسانی با وجود خدمت صادقانه، به خاطر ترس خلفا از قدرت آنان به شدت سرکوب شدند که این حکایت، سرنوشت چنین اشخاصی را متذکر می‌شود.

از طرفی در این کتاب در باب «شیر و شغال»، توصیه‌هایی هم به حاکمان شده‌است که آنان را شایسته‌ترین افراد برای شنیدن سخن ستمدیدگان معرفی می‌کند و دو مصلحت ظاهری برای این کار می‌داند: «یکی آنکه مظلومان را به قصاص، خرسندی حاصل آید و ضمائر ایشان از غل پاک شود ... و دیگر آنکه امضای حکم پس از شنودن سخن متظلم نیکوتر آید ...» (همان: ۲۹۷)؛ در واقع، او صاحبان قدرت را به داشتن عدالت و برخورد مناسب با مردم اندرز می‌دهد. در اصل این مقفّع با ترجمه این حکایت مهم به طور غیرمستقیم، خلفا و حاکمان عباسی را به مساوات تشویق می‌کند؛ زیرا به نظر وی اگر آنها چنین رفتار نمایند، از یک سو مردم به آرامش می‌رسند و از سویی دیگر، آنان پشتیبان حکومت خواهند شد و این مسئله افزایش قدرت فرمانروایان را به دنبال دارد.

حکایت مرد هیزم شکن نیز بسیار پند آموز است:

مردی هر روز صبح به صحرا می رفت، هیزم جمع می کرد و برای فروش به شهر می برد و زندگی ساده اش از همین راه می گذشت. او تنها بود و همین روزی اندک بی نیازش می کرد. آن روز به هیزم هایی که جمع کرده بود، نگاه کرد. برای آن روز کافی بود. حالا باید به شهر برمی گشت. هیزم ها را روی دوش گذشت و به راه افتاد. از دور سایه ای دید. در ابتدا سایه مبهمی بود که به سرعت تکان می خورد. دقت کرد تا شاید بفهمد که سایه چیست. سایه هر لحظه نزدیک و نزدیک تر می شد و شکل مبهم خود را از دست می داد. این بار بیشتر دقت کرد. وای! شتری رم کرده بود و جنون آسا به سمت او می آمد و هر لحظه امکان داشت که او را زیر پاهای خود له کند. مرد به وحشت افتاد. نمی دانست چه کند و به کدام طرف برود؟ شتر نزدیک تر می شد که پا به فرار گذاشت. هیزم های روی دوشش سنگین بودند و او مجبور شد آنها را به زمین بیندازد؛ وگرنه با آن سرعتی که شتر می دوید، حتماً به او می رسید. حالا سبک تر شده بود. او می دوید و شتر هم به دنبالش. چاهی را دید که هر روز از کنارش می گذشت. فکری به ذهنش رسید. باید داخل چاه می رفت. بله، تنها راه نجاتش همین بود. شاید این گونه از شر آن شتر راحت می شد و بعد می توانست از چاه بیرون بیاید و هیزم هایش را دوباره بردارد و به شهر برود. به چاه رسید. دو شاخه ای را که از دهانه چاه روئیده بود، گرفت و از آن آویزان شد. بین زمین و هوا معلق بود و دست هایش شاخه ها را محکم چسبیده بود. آن شاخه ها تنها پیوند بین مرگ و زندگی او بودند. یکی دو دقیقه گذشت. صدای پای شتر را می شنید که هنوز داشت در آن اطراف، پرسه می زد. دیگر بیشتر از این نمی توانست آویزان بماند. باید پاهایش را در جایی محکم نگه می داشت. به این طرف و آن طرف حرکت کرد، شاید بتواند دیواره چاه را پیدا کند. یک دفعه پاهایش در جایی محکم شد. پاهایش را همانجا نگه داشت. نفسی به آرامی کشید و با خود گفت: «خیالم راحت شد. چند دقیقه دیگر می ایستم و بعد بیرون می روم. دیگر صدایی نمی آید. حتماً شتر رفته است. کمی دیگر هم صبر کنم، بهتر است». به پایین نگاه کرد. می خواست بفهمد که پاهایش را کجا گذاشته است. چاه تاریک بود و چیزی نمی دید. کم کم چشم هایش به تاریکی عادت کرد. پاهایش را دید که روی وای!

خدایا باورش نمی‌شد. از سوراخ‌های دیوار چاه، سر چهار مار بیرون آمده بود و او پاهایش را درست روی آنها گذاشته بود. کافی بود پاهایش را برای لحظه‌ای از سر مارها بردارد تا آنها او را مثل یک تکه چوب، خشک و سیاه کنند. از ترس و وحشت نزدیک بود تعادلش را از دست بدهد. دست‌هایش می‌لرزید. نگاهش به ته چاه افتاد. نمی‌دانست چاه چقدر عمق دارد. ناگهان ترسش دوچندان شد و بی‌اختیار فریاد کشید: «نه! خدایا به دادم برس!» ته چاه دو چشم درشت برق می‌زد؛ دو چشم درشت اردهایی که از پیشین او را تماشا می‌کرد و منتظر بود تا او پرت شود و حسابش را برسد. حالا باید چه کار می‌کرد؟ عقلش به هیچ‌جا نمی‌رسید. خدا را شکر که شاخه‌ها سفت و محکم بودند. نگاهی به بالا انداخت. ای داد بیداد! دو موش صحرایی سیاه و درشت بر سر چاه نشسته بودند و شاخه‌ها را می‌جویدند. اوضاع و احوال لحظه به لحظه بدتر می‌شد. سعی کرد که موش‌ها را بترساند و فراری بدهد؛ اما فایده‌ای نداشت. آنها همچنان مشغول جویدن شاخه‌ها بودند. دیگر حسابی ناامید شده بود. مرگ را در یک قدمی خود احساس می‌کرد. با خودش گفت: «کارم تمام است. دیگر راه نجاتی نمانده. نه بالا و نه پایین. از زمین و آسمان بالا بر سرم می‌بارد.» دست‌هایش از شدت خستگی می‌لرزید. بیشتر از این نمی‌توانست از شاخه‌ها آویزان بماند. باید راه چاره‌ای پیدا می‌کرد. هر لحظه امکان داشت که دست‌هایش شل شوند و یا موش‌ها شاخه‌ها را ببرند و او به ته چاه بیفتد و طعمه‌ی اردها شود. پاهایش همچنان روی سر مارها بود. نمی‌توانست کوچک‌ترین تکانی بخورد.

دوباره به شاخه‌ها نگاه کرد. موش‌ها سرگرم جویدن بودند. فکر کرد چیزی بردارد و به طرف آنها پرتاب کند. با این کار حداقل خیالش از شاخه‌ها راحت می‌شد. آن وقت می‌توانست به مارها فکر کند. دستش را دراز کرد و به اطراف شاخه‌ها دست کشید. دستش به چیزی خورد. نگاه کرد. شیه‌ی کندوی عسل بود؛ اما چرا تا به حال متوجه آن نشده بود؟ از شدت ترس و فکر و خیال به آن توجهی نکرده بود. گرسنه‌اش بود و عسل می‌توانست گرسنگی او را فرو بنشاند و آن لحظات تلخ را شیرین کند. انگشت خود را در عسل فرو برد و در دهانش گذاشت. چه شیرین بود! یک انگشت

دیگر برداشت و در دهان گذاشت. بعد یک انگشت دیگر و بعد دیگر به کلی یادش رفت که کجاست و در چه وضعیتی قرار دارد. به تنها چیزی که فکر می کرد، این بود که عسل ها را انگشت بزند و تا آخر بخورد. نه به فکر موش ها و مارها بود و نه به اژدهایی که منتظر بلعیدنش بود، می اندیشید. شیرینی عسل همه چیز را از یادش برده بود. ناگهان تکانی خورد و کمی پائین رفت. به خودش آمد و کندو و عسل شیرین از یادش رفت. به موش ها نگاه کرد. داشتند آخرین بندهای نازک شاخه ها را پاره می کردند. دیگر فرصت هیچ کاری نبود. به یاد غفلت خود افتاد که در اوج گرفتاری و بدبختی، به خوردن مشغول شده بود. شاید اگر کمی زودتر به فکر می افتاد، می توانست نجات پیدا کند و شاید هم نه؛ اما به هر حال غفلت او همه چیز را خراب کرد. شاخه ها کاملاً پاره شدند. فریادی از ترس کشید و خودش را بین زمین و آسمان دید که به سرعت به ته چاه می رفت. صدای فریادش در دل چاه پیچید. انگار کسی به او می گفت: «این است سزای کسی که در هنگام خطر، بی خیال و بی تفاوت باشد و دست روی دست بگذارد». چند لحظه بعد، صدای فریاد او و انعکاسش محو شد و سکوتی عمیق چاه را فراگرفت. مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده بود و هرگز کسی از شاخه ها آویزان نشده بود. مارها که از شر پاهای او خلاص شده بودند، دوباره به سوراخ های خود خزیدند. آن بالا و بیرون از چاه هیچ چیز نبود؛ نه موشی و نه شتری. فقط هیزم های مرد هیزم شکن بودند که باد آنها را به این طرف و آن طرف می برد (همان: ۱۰۰).

نکته اخلاقی این حکایت نیز چنین است که انسان ها باید در موقعیت بحران، بهترین تصمیم را بگیرند؛ زیرا اندکی غفلت می تواند حیات آنان را به خطر اندازد؛ درست مثل پادشاهی که نتواند جنگی را مدیریت نماید و با اقدامی نابخردانه سرزمین خویش را به دشمن بسپارد و یا اینکه با سوء مدیریت نتواند بر بحران های داخلی کشورش غلبه کند و به جای برطرف کردن آن به عیش و نوش پردازد. سرانجام چنین کسانی ساقط شدن است که این مسئله در آشوب های دوران خلافت عباسیان کاملاً مشهود است که چطور عناصر ترک و غیرعرب از دوران معتصم به تدریج بر ارکان خلافت مسلط شدند؛ همچنین، شورش های صورت گرفته این مسائل را به اثبات می رساند که پند نگرفتن از اندرزها چه عواقبی در پی خواهد داشت.

در نهایت، اندرزهای کلیده و دمنه خطاب به مردمان و حاکمان است که آنان را به انجام دادن کارهای نیک پند می‌دهد و از بدی‌ها برحذر می‌دارد. اکثر این حکایات‌ها با جامعه عصر عباسی تطبیق می‌کند که نمونه‌هایی از آن ذکر شد. انگیزه مترجم این بود که با ترجمه کلیده و دمنه، هم طبقه حاکمه را سرزنش نماید و یا آنها را آموزش دهد و هم افکار مردمان را روشن کرده و آنان را با پندهای مفید به سوی نیکی رهنمون سازد. بیان حکایات تمثیلی، اخلاقی و انتقادی از زبان حیوانات با توجه به فضای بسته جامعه عصر استبداد، اقدامی روشنگرانه بود؛ بنابراین، کلیده و دمنه از جمله کتب آموزشی سودمند در حوزه اخلاق است.

۳- نتیجه‌گیری

در حوزه سیاست و اخلاق، کلیده و دمنه جایگاه ارزنده‌ای در فرهنگ و تمدن اسلامی دارد. این کتاب که در زمان ساسانیان از سانسکریت به پهلوی ترجمه شد و بر حیات فکری، اجتماعی و سیاسی آن زمان تأثیر گذاشت، در دوران اسلامی نیز با تلاش ابن مقفع، مترجم مشهور ایرانی به عربی ترجمه گردید و جامعه عصر عباسی را نیز بسان ساسانیان تحت تأثیر قرار داد. آموزه‌های اخلاقی و عبرت‌آموز این کتاب که از زبان حیوانات نقل گردیده‌است، با توجه به ساختار حکومت استبدادی عباسیان بسیار سودمند بود و شخصیت‌های آن هیچ گونه حساسیتی را در فضای سیاسی و اجتماعی عصر عباسی به وجود نیاوردند؛ بنابراین، حیوانات به صورت نمادین و غیرمستقیم وضعیت اسفناک جامعه را بیان نمودند. همین مسئله سبب گردید تا زمامداران این حکومت با مطالعه یا شنیدن داستان‌های آن از سرنوشت اشخاص مطلع شوند و تا حدودی تحت تأثیر حکایات قرار بگیرند؛ با این حال، عملکرد ضعیف آنان با وجود آگاهی از سرنوشتی که در کتاب نقل شده بود، باعث شد تا نتوانند بر بحران‌های سیاسی و اجتماعی عصر خویش غلبه نمایند و با مشکلات زیادی مواجه شوند؛ زیرا ساختار حکومت آنها استبدادی بود؛ در نهایت،

نمونه‌هایی از حکایات کلیله و دمنه البته با ظاهری دیگر، ولی با همان طریق در آن دوران پدیدار گشت که در نحوه برخورد خلفا با مخالفان یا در روابط اجتماعی مردم مشهود بود.

پی‌نوشت

- ۱- صیاد
- ۲- دام و تله
- ۳- همدیگر را نصیحت کردن
- ۴- بنیاد، اساس

فهرست منابع

- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۷۲). **تاریخ ادبیات عربی**. تهران: طوس.
- ابن‌الندیم، ابوالفرج. (۱۳۶۶). **الفهرست**. ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد. تهران: امیرکبیر.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمان. (۱۳۵۹). **مقدمه ابن‌خلدون**. ترجمه محمد پروین گنابادی. ج ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- الحوفی، محمدامین. (۱۹۶۸). **تيارات ثقافیه بین العرب و الفرس**. قاهره: دارالمکتب المصر.
- الفاخوری، حنا. (۱۹۶۰). **الجامع فی التاریخ الادب العربی**. بیروت: دارالجمیل.
- امین، احمد. (بی‌تا). **ضحی الاسلام**. ج ۱. بیروت: دارالکتب العربی.
- بروکلمان، کارل. (بی‌تا). **تاریخ الادب العربی**. ترجمه عبدالعظیم النجار. ج ۳. دارالمعارف المصر.
- بستانی، افرام. (بی‌تا). **المجانی الحدیث**. ج ۴. تهران: طلعه نور.
- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۶۷). **فتوح البلدان**. ترجمه محمد توکل. تهران: نقره.

- بیات، عزیزالله. (۱۳۷۷). **شناسایی منابع و مآخذ ایران از آغاز تا سلسله صفویه**. تهران: امیرکبیر.
- **تاریخ سیستان**. (۱۳۱۴). تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: چاپ کلاله خاور.
- جاحظ، ابوعثمان. (۱۹۱۴). **التاج فى اخلاق الملوك**. محقق احمد زكى پاشا. بغداد.
- جاحظ، ابوعثمان. (۱۹۸۶). **البيان و التبيان**. چاپ سوم. بیروت: دارالفکر للجمع.
- حسینی، علیرضا. (۱۳۹۴). «نقش ایرانیان مسلمان در توسعه و گسترش زبان عربی». چاپ شده در فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام. س ۵، ش ۱، صص ۲۷-۵۰.
- حسینی، علیرضا؛ اسماعیلی، پوریا و دیگران. (۱۳۹۲). **بررسی دیدگاه و انگیزه‌های ابن مقفع از ترجمه متون پهلوی به زبان عربی**. تهران: ترنم بهار.
- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۸۶). **حکومت دینی ساسانیان**. تهران: کومش.
- حموی، یاقوت. (۱۳۲۳ ه.ق). **معجم البلدان**. ج ۴. مصر.
- دینوری، ابوحنیفه احمد. (۱۳۸۴). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ ششم. تهران: نی.
- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). **تاریخ ایران بعد از اسلام**. چاپ دهم. تهران: امیرکبیر.
- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). **کارنامه اسلام**. چاپ دهم. تهران: امیرکبیر.
- شاه‌حسینی، ناصرالدین. (۱۳۷۲). **سیر فرهنگ در ایران**. قزوین: انتشارات دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).
- صفاء، ذبیح الله. (۱۳۵۶). **تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی**. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
- ضیف، شوقی. (۱۹۶۰). **تاریخ الادب العربی**. دارالمعارف المصر.

- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۲). **تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك)**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۴. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- غفرانی خراسانی، محمد. (۱۹۶۵). **عبدالله بن مقفع**. مصر: دارالقومیة.
- قادری، حاتم. (۱۳۸۲). **اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران**. چاپ چهارم. تهران: سمت.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۸). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر.
- مسعودی، ابوالحسن. (۱۳۶۰). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. چاپ دوم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- منشی، نصرالله بن محمد. (۱۳۸۹). **کلیله و دمنه**. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: هیرمند.
- نرشخی، ابوبکر. (۱۳۶۳). **تاریخ بخارا**. ترجمه ابونصر احمد بن نصر القبادی. تصحیح مدرّس رضوی. تهران: توس.
- یعقوبی، احمد. (۱۳۴۳). **تاریخ یعقوبی**. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. ج ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.